

شیعیان لبنان در قلمرو عثمانی، سال‌های ۱۵۱۶-۱۷۸۸

محمدکاظم رحمتی^۱

پژوهش و تحقیق دربارهٔ جماعت‌های حاشیه‌ای یا اقلیت‌ها در قلمرو عثمانی با مشکل بزرگی روبرو است و آن عدم توجه تاریخ‌نگاری رسمی جهت ثبت حوادث چنین گروه‌هایی است. با این حال در میان اقلیت‌ها به واسطهٔ سنت‌های متداول درونی آنها، گاه مطالبی وجود دارد که به مورخ این امکان را می‌دهد تا تصویری ولو اجمالی از چنین جماعت‌هایی ارائه دهد. به عنوان مثال جعفر مهاجر در کتاب *جبل عامل بین الشهیدین* (دمشق، ۲۰۰۵)، حیات علمی شیعیان دوازده امامی در جبل عامل را در دورهٔ میان شهادت شهید اول و شهید ثانی (متوفی ۹۶۵) بر اساس اسناد اجازات مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. در حقیقت شواهد شاید اندک اما قابل توجهی در برخی جماعت‌های حاشیه‌ای در قلمرو عثمانی باقی مانده که با بهره‌گیری از آنها می‌توان برای تاریخ‌نگاری جماعت‌های حاشیه‌ای از آنها بهره برد. مثلاً در میان شیعیان جبل عامل که سنت آموزشی وجود داشته است، اسناد اجازات، اجازهٔ روایت برخی آثار و انجامة‌های برخی از آثار مشتمل بر مطالبی است که تا حدی خلاء نبود منابع را برطرف می‌کند. اما مشکل اصلی اینجا است که چنین اطلاعاتی چندان در دسترس نیست و فهرست‌نگاران نیز در هنگام فهرست‌نویسی آثار، توجه چندان دقیقی به ارائه کامل چنین مطالبی نداشته‌اند. کتاب‌های تراجم شیعی خاصه کتاب *ریاض العلماء* میرزا عبدالله افندی نیز به دلیل توجه به چنین اطلاعاتی و ضبط آنها، اثری مهم است. افندی نسخه‌های خطی مختلفی را که خود دیده، به دقت در کتابش معرفی کرده و اطلاعات نسخه‌شناسی آثار مختلفی را در ضمن شرح حال افراد ذکر کرده است. برخی کتاب‌های تراجم نوشته شده در قلمرو عثمانی نیز که تا به حال چندان مورد توجه

1. Stefan Winter, *The Shiites of Lebanon under Ottoman Rule, 1516-1788* (New York, Cambridge University Press, 2010).

قرار نگرفته، همچون کتاب الدرر الحبيب فی تاریخ الحلب از عالم حنفی ساکن در شهر حلب یعنی ابن حنبلی (متوفی ۹۷۱) نیز مشتمل بر اطلاعاتی است که برای بررسی تاریخ تشیع در شام و به نحو خاص شهر حلب می‌تواند مفید باشد، هر چند نکته‌ای که درباره شیعیان شام در نگاشته‌های مورخان سنی می‌توان دید، نوعی تلاش برای تقلیل‌گرایی حضور شیعیان در مناطق مورد بحث است. هر چند عدم وضوح مطالب تراجم‌نگاران قلمرو عثمانی الزاماً به دلیل تقلیل‌گرایی در گزارش نمودن احوال شیعیان نیست و گاه می‌تواند به دلیل بی‌توجهی در ثبت احوال جماعت‌های حاشیه‌ای نیز باشد. منبع مهم دیگری که می‌تواند محقق را برای نگارش تاریخ جماعت‌های شیعی مختلف جبل عامل یاری دهد، اسناد مختلف آرشیوهای عثمانی است که تا کنون نیز مطالعاتی بر اساس برخی از این اسناد درباره وضعیت شیعیان در قلمرو عثمانی انجام شده است.^۱ با چنین زمینه‌ای استغفار وینتر، بررسی تاریخ تشیع در جبل عامل و به نحو دقیق‌تر، جایگاه شیعیان در قلمرو عثمانی در فاصله سال‌های ۱۵۱۶/۸۹۴ تا ۱۷۸۸/۱۱۶۶ را موضوع بحث و بررسی خود قرار داده است. وی مبنای پژوهش خود را اسناد مختلف بایگانی مهمه دفتر لری عثمانی قرار داده است و علت آن را سوای در برداشتن مطالب و گزارش‌های جدید در این گونه اسناد، به عدم ذکر شیعیان در تاریخ‌نگاری متأخر شکل گرفته در جبل عامل، خاصه تاریخ‌نگاران مارونی و دروزی ذکر کرده است که بیشتر در تلاش برای مشروعیت بخشیدن با احقیقت خود در اختیار داشتن قدرت سیاسی، از دیگر قدرت‌های اجتماعی و یا حتی همپیمان خود سخنی نگفته‌اند. به عنوان مثال در تواریخ نویسندگان دروزی و مارونی نامی از آل حماده امیران شیعی در جبل لبنان یا حرفوشیان که امارت بعلبک را در اختیار داشته‌اند، به میان نیامده است. از همین رو، وینتر برای بررسی تاریخ شیعیان در جبل عامل به جستجو در اسناد مختلف آرشیوهای عثمانی (اسناد اداری، قضائی و مالیاتی) دست زده است. هر چند در این میان نیز متأخر بودن شکل‌گیری آرشیو عثمانی در مناطق شامات و ایالت‌های شام خود مشکل مهمی است. در حقیقت فتح شام در ۹۲۲ تا چند دهه بعد، در نظام آرشیو عثمانی فاقد گزارش‌های درباره مناطق مختلف شام هستیم. وینتر درباره اسناد قضائی و مربوط به شکایات قضائی عثمانی به دلیل آنکه هنوز چنین اسنادی به طور کامل فهرست نشده‌اند، متذکر شده که استفاده چندانی نکرده است، اما به نظر می‌رسد که در خصوص شیعیان دوازده امامی به دلیل کراهت شدید که در سنت شیعی در رجوع به محاکم قضائی غیرشیعی وجود داشته، حتی در صورتی که اسناد نیز فهرست شده باشند، مطالب چندانی نتوان یافت.

وینتر کتاب خود را در شش فصل تنظیم کرده است. وی در فصل نخست به بررسی کلی سیاست‌های عثمانی درباره شیعیان پرداخته و به بحث از جایگاه حقوقی و فقهی شیعیان، در نگاشته‌های برخی عالمان عثمانی پرداخته است.^۲ شخصیت محوری در تدوین قانون‌نامه‌های عثمانی ابوسعود افندی (متوفی ۹۸۴)

۱. برای برخی از این گونه مطالعات بنگرید به:

Fariba Zarinebaf-Shahr, "Qizilbash heresy and rebellion in Ottoman Anatolia during the sixteenth Century," *Anatolia Moderna*, 7, 1997 pp.1-15.

۲. همچنین بنگرید به:

شیخ الاسلام مقتدر عثمانی است و از این رو بحثی در خصوص مطلب مذکور با محوریت آراء ابوسعود افندی درباره شیعیان ارایه شده است. فتاوی مشهور ضدشیعی ابوسعود افندی، در سال‌های اوج منازعات سیاسی - نظامی میان صفویان و عثمانی، بخشی از تلاش‌های گسترده عثمانی در منازعات خود با صفویه است. تصویری که از شیعیان در نگاشته‌های فقهی عصر عثمانی خاصه پس از شکل‌گیری صفویه ارایه شده، بسیار خصمانه است و منازعات سیاسی در تداول و رواج یافتن نظرات مشابهی در نگاشته‌های فقهی عثمانی علیه شیعیان تأثیر فراوانی داشته است. روندی که با افزایش فشار دولت صفویه برای شیعی‌سازی ایران با مهاجرت طریقت‌های صوفی سنی از ایران به قلمرو عثمانی تشدید شد به گونه‌ای که حتی طرائق صوفیانه نیز نقش چشمگیرتری در منازعات با صفویه ایفا کرده‌اند. این مطلب تا حدی درباره نقشبندیان که مراکز اصلی خود در ایران را از دست دادند، تا حدی قابل ملاحظه است که دینا لوگال نیز در کتاب خود به آن اشاره کرده است.^۱ همچنین مهاجرت‌های قبایل هوادار عثمانی از آسیای صغیر دشواری‌های فراوانی برای عثمانی و سیاست‌های نظامی‌گری وی در اروپا که در سال‌های ۹۲۰ تا ۹۸۰ در اوج خود بود، دولت عثمانی را به اتخاذ سیاست‌های خصمانه‌تری در قبال صفویه واداشته بود. مهاجرت این قبایل که عموماً دامدار یا کشاورز بودند، باعث کاهش درآمدهای مالیاتی عثمانی از یکسو و از سوی دیگر کاسته شدن از نظامیان مورد نیاز عثمانی برای حفظ قلمرو خود و ادامه سیاست‌های نظامی آنها بوده است. رساله‌های کوتاه به نام «رسالة فی حق طائفة الحیدریة» در کتابخانه عمومی شهر قسطنطنیه در ضمن مجموعه شماره ۲۷۶، برگ‌های ۸۴-۸۷ موجود است که نویسنده آن ناشناخته است. تاریخ کتابت و استنساخ رساله مشخص نیست اما با توجه به تاریخ کتابت رساله دوازدهم در ۹۷۲، رساله حاضر که پیش از آن است، تاریخ کتابت رساله پیش از این تاریخ است هر چند به نظر می‌آید که زمان تألیف رساله بسیار قبل‌تر باشد. از آنجایی که در رساله‌هایی که در دوره سلیم بر علیه صفویه نوشته شده است از شاه اسماعیل و قزلباش همواره یاد شده است و سکوت رساله حاضر در این خصوص شاید بتوان گفت که رساله پیش از روزگار شاه اسماعیل نگاشته شده باشد. محققان رساله با این استدلال و اشاره به اینکه عنوان رساله نیز به حیدر پدر شاه اسماعیل اشاره دارد (طائفة الحیدریة) زمان تألیف رساله در روزگار حیدر باشد. روزگار حیدر که مصادف با فرمانروایی بایزید دوم (متوفی ۹۱۸) بود مصادف با بحران جدی شورش جم سلطان بود از این رو بایزید توجه به فعالیت‌های طریقت صفویه نداشت. همچنین بایزید هر سال چراغ آقاسی از بورسه به اردبیل میفرستاد نکته جالب توجه که نویسنده «رسالة فی حق طائفة الحیدریة» بر آن تأکید نموده، مهاجرت‌های گسترده پیروان طریقت صفویه به ایران است (...حتی اجتماع و تعسکروا من طرف الروم الی الحیدر مرة أربعین الف رجل

Adel Allouche, *Origins and Development of the Ottoman-safavid Conflict (906-962/1500-1555)* (Klaus Schwarz Verlag, Berlin, 1983).

1. See: Dina Le Gall, *A Culture of Sufism: Naqshbandis in the Ottoman World, 1450-1700* (Albany, NY: SUNY Press, 2005).

مسلح، فلا بد الأمر إذاً یمنعونهم دفعا لشرهم...^۱

فصل دوم نظام اداری عثمانی در شام و پس از فتح شام و مصر توسط سلیم اول پس از نبرد مرج دابق را مورد بررسی قرار گرفته است و وینتر از تعامل میان خاندان‌های متنفذ محلی همچون حرفوشیان و بنومعن با عثمانی سخن گفته و سعی کرده است تا با بهره‌گیری از اسناد آرشیو عثمانی درباره این خاندان‌های مهم شیعی سخن بگوید. در فصل سوم از بنوحامده در جبل لبنان بحث شده و در فصل چهارم فروپاشی سیاسی در جبل عامل و جایگزینی قدرت‌های محلی و مورد تأیید عثمانی یعنی بنومعن به جای خاندان‌های بنوحرفوش مورد بحث قرار گرفته است. فصل پنجم تمرکز خود را بر شیعیان جبل عامل گذاشته و سرانجام در واپسین فصل کتاب مورخان شهابی و مارونی و تلاش آنها برای تقلیل با حذف قدرت‌های پیش از خود در ساختار سیاسی را نشان می‌دهد. جان کلام و فرض وینتر در بررسی خود این مطلب است که امپراتوری عثمانی برخلاف مفروضات متداول، از حیث عقیدتی متکثر بوده و از حیث سیاسی عمل‌گرا بوده تا آنکه بخواهد سیاست ضد شیعی علیه شیعیان را در پیش گیرد (ص ۵). موارد آزار و تعقیب شیعیان توسط برخی مقامات عثمانی را باید در زمینه سیاسی و موقتی آنها دید تا آنکه آنها را بخشی از سیاست‌های عام ضد شیعی عثمانی به حساب آورد. این مطالب را وینتر در بحث از شیعیان دوازده امامی جبل عامل مورد تأکید قرار داده است. در حالی که با نظر وینتر در عدم یکدستی جوامع دینی در قلمرو عثمانی می‌توان موافق بود اما نظر وی در موقتی دانستن سیاست‌های ضدشیعی چندان دقیق نیست. به واقع شیعیان ساکن در قلمرو عثمانی مجبور به تقیه بوده‌اند و همین باعث می‌شد تا جوامع شیعی دست کم دوازده امامی در قلمرو عثمانی باقی بمانند.^۲

1. Muzaffer Tan, Ömer F. Teber and Mehmet Kalayci, "A Short Treatise on the Context of the Ottoman-Safavid Conflict (Ris'alah fî ÓÁifat al-Íaidariyya)," *The Islamic Quarterly*, vol 52, 4, (2008/1429), pp.359-381.

۲. ابن طولون (إعلام الوری، ص ۲۸۰) درباره برخی افراد متهم شده به تشیع و نحوه اعدام هول‌انگیز آنها در شعبان ۹۴۱ گزارش قابل تاملی آورده است. از آنجا که تفصیل بیشتری درباره اعدام دو فرد مذکور در منابع نیامده به درستی دانسته نیست که آیا نسبت دادن تشیع به آنها تنها برای پوشش اعدام آنها بوده یا به واقع آنها به دلیل تشیع اعدام شده‌اند. در هر حال گزارش مذکور نشانگر آن است که اتهام تشیع در صورتی که به محاکم رسمی کشیده می‌شد، خطرات هولناکی در پی داشته است. درباره دو تن از عالمان شیعی یعنی حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (متوفی ۹۸۴) در سفرنامه تازه منتشر شده خود (الرحله، ص ۱۷۰-۱۷۱) اشاره کرده که به دلیل بیم از آشکار شدن هویت شیعی خود در نزد مقامات عثمانی عراق توسط یکی از شاگردانش که از در خصومت با وی درآمده بود، مجبور به ترک عراق شده بود. همچنین بنگرید به:

Idem, "An Episode in the ÝAmili Migration to Safavid Iran: Husaynb. ÝAbd al-Samad al-ÝAmili's Travel Account," *Journal of Iranian Studies*, volume 39, number 4, December 2006, pp.481-508.

چند دهه بعد در دمشق عالم شیعی محمد بن علی حرفوشی (متوفی ۱۰۵۹/۱۶۴۹) نیز در شرایطی تقریباً مشابه و از بیم مورد استناد قرار گرفتن تشیعش در نزد مقامات عثمانی مجبور به ترک دمشق و مهاجرت به ایران شده بود. شیخ عبدالرحمن بن محمد دمشقی معروف به ابن شاشو یا ابن شاشه (۱۰۵۵-۱۱۲۸) در کتاب تراجم بعض اعیان

مسئله وضعیت شیعیان ساکن در قلمرو عثمانی با تفاسیر مختلفی روبرو شده است. در حالی که عده‌ای با اشاره به فتاوی شیخ الاسلام‌های عثمانی بر این گمان هستند که سیاست رسمی از سوی عثمانی برای سرکوبی شیعیان در جریان بوده، برخی از عدم وجود چنین جریانی سخن می‌گویند. در اینجا نیز به نظر می‌رسد که چندین مسئله با یکدیگر درهم آمیخته است. مسئله نخست آن است که قلمرو گسترده عثمانی از حیث عقیدتی بسیار گونه‌گون بوده اما سیاست‌های رسمی دولت عثمانی در برخورد با این تنوع یکسان نبود و شرایط اجتماعی یکسانی نیز برای جماعت‌های مختلف فراهم نبود. در حقیقت جماعت‌های حاشیه‌ای که در تفسیر رسمی دولت عثمانی نمی‌گنجدند، حقوق اجتماعی متفاوتی از دیگر گروه‌ها داشته‌اند. شاید سیاست رسمی خاصی در سرکوب چنین گروه‌هایی به عنوان سیاستی دائمی در جریان نبوده، البته در برهه‌های تاریخی مختلف این مسئله به صورت‌های مختلفی در جریان بود، اما عدم برخورداری از شرایط یکسان نکته بسیار مهمی است. سعدون حماده در اثر تازه منتشر شده خود یعنی *تاریخ الشیعة فی لبنان* (بیروت، ۲۰۰۸) درباره جماعت‌های نصیری ساکن در طرابلس بر اساس اسناد عثمانی اشاره کرده است که با وجود آگاهی از دیانت آنها، عاملان عثمانی تنها به اخذ مالیات‌های بیشتر از آنها اقدام می‌کرد (ج ۱، ص ۶۹-۷۰). و به نحو طبیعی برای تداوم مالیات‌گیری و ایجاد نوعی نظم در روند اخذ مالیات‌ها، بهترین راه تکیه کردن بر افرادی از میان جماعت‌های مذکور بود، سیاستی که از همان دوران اولیه ورود اسلام به ایران و دیگر مناطق در پیش گرفته شده بود و البته در روند طولانی مدت خود، عاملان مالیاتی برای نزدیک‌تر شدن به قدرت، از حیث مذهبی نیز به حاکمیت نزدیک می‌شدند. وضعیت شیعیان ساکن در قلمرو عثمانی نیز چنین بوده است و به عنوان اقلیتی حاشیه‌ای از مواهبی که دیگر شهروندان به رسمیت شناخته شده عثمانی برخوردار بوده‌اند، محروم بوده‌اند. اما توضیح این مطلب که چرا شاهد شکل‌گیری نوعی امارت‌های یا امیرنشین‌های شیعی هستیم، همان سیاست اخذ مالیات و تضمین تداوم مالیات‌گیری است. با این حال در مقابل مسئله قابل مشاهده عدم برابری اجتماعی افراد مذکور با دیگر شهروندان است که از حیث عقیدتی پیرو اکثریت هستند. این مطلب دست کم درباره عالمان شیعه ساکن در قلمرو عثمانی به صراحت قابل مشاهده است. عالمان شیعه هیچ‌گاه به عنوان عالمی شیعی نمی‌توانسته‌اند متصدی اداره مدارس شوند یا از موقوفات مدارس در هنگام تحصیل برخوردار شوند و اساساً کرسی تدریس فقه شیعه در سراسر قلمرو عثمانی وجود نداشته است و فقهای شیعه نیز که گاه در برخی مراکز سنی حضور داشته‌اند، خود را به عنوان

دمشقی در جایی از شرح حال او (همان، ص ۲۰۱-۲۰۹) در اشاره به او نوشته است: «... فاضل قد اشتهر بالفضل، .. و أسس قواعد مذهبه بصحیح الاحکام... إلى أن صدرت منه بعض کلمات أوجبت رحلته إلى بعض الجهات. ثم دخل فارس و أظهر بها مذهبه...» محبی (متوفی ۱۱۱۱) در شرح حال وی در کتاب *خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر* (ج ۴، ص ۵۴-۵۹) گزارش مفصل‌تری از علت مهاجرت او به ایران آورده است. تفصیل این مطالب را آیت‌الله سید محمد علی روضاتی در فهرست کتب خطی *اصفهان*: دو هزار نسخه عربی و فارسی (اصفهان، ۱۳۸۹ ش)، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۲۲ در ذیل معرفی نسخه‌ای از کتاب *القواعد السنیه علی القواعد الشهدیه* وی آورده اند. ویتر (ص ۴۶) با قید ظاهراً علت مهاجرت حرفوشی به ایران را تشیع او معرفی کرده است.

فقیهان شافعی معرفی کرده‌اند و تنها از این طریق بود که امکان بهره‌گیری از درآمدهای مدارس جهت گذران زندگی داشته‌اند.^۱ اشارات و تلمیحات مهمی به چنین مسائلی را در میان اجازات صادر شده توسط عالمان عاملی برای دیگر عالمان شیعه می‌توان یافت و آنچه که باعث نادیده گرفتن چنین مدارکی شده است، عدم صراحت مطالب مندرج در اجازات است اما تأمل در اجازات حدیث و برخی عبارات‌های مشابه در اشاره به وضعیت اجتماعی عالمان شیعه ساکن در قلمرو عثمانی خاصه انجامه‌های آثار شهید ثانی، اشاراتی به این مطلب دارند. در حقیقت در عبارات‌های مذکور مطالبی ذکر شده که در سنت انجامه‌نویسی اسلامی غیرمتداول است و ظاهراً تنها تفسیری که برای آنها می‌توان ارایه کرد، چیزی جز دشواری وضعیت نویسنده از حیث اجتماعی و اشاره‌ای به وضعیت دشوار معیشتی نیست، مطلبی که به درستی مورد توجه استواران (۲۰۰۸، ص ۳۲۳-۳۲۴) قرار گرفته است.^۲ همچنین تدریس فقه شیعه در مراکز مذکور نه تنها متداول نبوده و عالمان شیعه به صورت خصوصی و گاه شبانه به تدریس فقه شیعه مشغول بوده‌اند و در زمان‌های معمول تدریس، فقه شافعی را تدریس می‌کرده‌اند. مطالب مذکور درباره شهید ثانی مورد اشاره فرزندان‌ش قرار گرفته است. سید نعمت‌الله جزائری (۱۰۵۰/۱۶۴۰-۱۱۱۲/۱۷۰۱) در کتاب *الجواهر الغوالی فی شرح عوالی الآلکی* خود در اشاره به مطلب مذکور به نقل از یکی از نوادگان شهید ثانی که احتمالاً مقصود وی شیخ علی کبیر (متوفی ۱۱۰۳/۱۶۹۱) صاحب *الدر الممتثور* باشد، درباره تدریس شهید ثانی در مدرسه نوریه بعلبک نوشته است:

«حکی لی عالم من أولاد شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه: أن بعض الناس کان یتهم الشیخ فی زمن حیاته بالتسنن؛ لأنه کان یدرس فی بعلبک و غیرها من بلاد المخالفین علی المذاهب الأربعة نهاراً، و یدرس علی دین الإمامیة لیلاً».^۳

در تذکر نکته‌ای که وینتر درباره دیگر شکل‌گیری نظام آرشیو عثمانی در حلب و مصر به آن اشاره کرده است، به این نکته می‌باید اشاره کرد که انجامه‌های آثار عالمان شیعه نگاشته شده در این دوران، خاصه نوشته‌های شهید ثانی اطلاعات خوبی دارد حتی درباره نحوه شهادت شهید ثانی نیز همان‌گونه که استوارت نیز در مقاله خود درباره شهادت ثانی نیز از آن بهره برده، حاوی نکات جدید و مهمی است و تا

۱. در سده‌های میانه مهم‌ترین منبع مالی برای تأمین زندگی عالمان بهره‌گیری از موقوفات بوده است. عموماً موقوفات با شرایطی از سوی واقفین همراه بوده که شرایط خاصی برای بهره جستن از آنها را در نظر گرفته بودند. برای بررسی درباره موقوفات مدارس در برخی نواحی لبنان در قرن یازدهم هجری بر پایه اسناد عثمانی بنگرید به: عصام کمال خلیفه، «الأوقاف الإسلامیة فی بعض النواحی اللبنانیة»، همو، لبنان فی القرن السادس عشر: أوقاف و بلدات (بیروت، ۲۰۰۷)، ص ۱۱-۱۰۳.

۲. بنگرید به مقاله در دست انتشارم در *اوراق عتیق*، جلد دوم (تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰)، با عنوان «انجامه‌ها، شیوه‌ای برای تبارشناسی: نسخه‌ها: مطالعه موردی مسالک الافهام شهید ثانی»، (به فارسی).

۳. مطلب مذکور را در مقدمه *عوالی الآلکی*، ج ۱، ص ۱۰-۱۱ و مقدمه مختاری بر کتاب *منیة المرید فی أدب المفید و المستفید*، ص ۴۷ آمده است.

حدی می‌تواند نبود اطلاعات آرشیوی را جبران کند.^۱ همچنین از آنجا که در سنت شیعیان دوازده امامی مراجعه به محاکم غیر شیعی تقبیح فراوانی شده است، حتی در صورت وجود آرشیو عثمانی در دوره مورد بحث گمان نمی‌رود که مطالب چندانی در آرشیوهای قضائی عثمانی بتوان درباره مسائل قضائی شیعیان دوازده امامی یافت.

مطلب دیگر قابل بحث در کتاب وینتر، مطالبی است که وی درباره نقش عالمان مهاجر عاملی در تحولات دینی عصر صفویه به آن اشاره می‌کند. تحولات دینی در عصر صفویه و تداول تشیع در ایران پس از قدرت‌گیری صفویه و سرانجام شکل‌گیری اخباری‌گری در میانه عصر صفویه که سرانجام در نیمه دوم عصر صفویه، به صورت گفتمان غالب دینی مراکز شیعی درآمد، موضوعی است که تا کنون از زاویه‌های مختلفی به آن پرداخته شده است. نکته تقریباً مورد اتفاق در تحولات عصر صفویه، اهمیت داشتن مسئله مهاجرت عالمان عاملی از جبل عامل به ایران است. اما نکات چندی در خصوص این مسأله مورد اختلاف جدی محققان است. نخست درباره اهمیت مهاجرت عالمان عاملی نظرات متفاوتی وجود دارد. و برخی دامنه تأثیر مهاجرت عالمان عاملی را محدود می‌دانند، ظاهراً آنچه که چنین گمانی را پدید آورده، نوع نگاه به موضوع است در صورتی که مسئله مهاجرت عالمان عاملی به ایران را از زاویه آماری و تعداد فقیهان مهاجر به ایران بررسی کنیم ظاهراً چنین نظری صحیح است. اما نکته‌ای مهم در این میان مورد غفلت واقع شده که به گمان نگارنده باعث چنین بحث و جدلی شده است، اساساً همین زاویه نگاه به مسئله مهاجرت عالمان عاملی است. در حقیقت مهاجرت عالمان عاملی را بهتر است از زاویه انتقال سنتی فقهی با ویژگی‌های خاص مورد توجه قرار دهیم که به سرعت در مراکز علمی ایران رواج یافت و مختصات خاصی نیز داشت و در حقیقت اساساً همین ویژگی‌ها بود که در جریان تحول خود و تلاش برای تثبیت به اخباری‌گری ختم شد.^۲ به واقع جریان اخباری‌گری در دوره صفویه نتیجه تحولات رخ داده در فقه شیعه بود که از زمان شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) به دلیل برخی شرایط، به گونه‌ای متفاوت از اعصار پیشین آغاز شده بود و در جریان تحول خود در مکتب حله و شخصیت‌های مهم آنجا یعنی محقق حلی و علامه حلی به نقطه اوج خود رسید و در عصر صفویه محقق کرکی و شهید ثانی با بسط دادن آن، تحولات مهمی در آن ایجاد کردند. در تحلیل‌های ارایه شده از اخباری‌گری به این موضوع توجه نشده و بیشتر برای تحلیل این مسئله، از چالش و رقابت میان عالمان ایرانی و عاملی سخن رفته و گاه دلایل دیگری هم ارایه شده است اما از تحولات درونی فقه امامیه و علم شدن فقه غفلت شده است. در حقیقت بی‌توجهی به همین

۱. استوارت در بررسی تفصیلی خود درباره شهادت شهید ثانی گزارش‌های شاگرد شهید ثانی ملا محمود لاهیجانی را که در انجامه‌های برخی نسخه‌های کتاب *مسالك الافهام* آمده را مورد توجه قرار داده که گزارش متفاوتی از روایت شیخ حر عاملی درباره شهادت شهید ثانی در بر دارد. بنگرید به:

Devin J. Stewart, "The Ottoman Execution of Zain al-Dīn al-Āmilī," *Die Welt des Islam*, Volume 48(3/4) (2008), pp. 330-332.

2. See: Devin J. Stewart, Idem, "The Genesis of the Akhbari Revival," in *Safavid Iran and Her Neighbors*, ed. Michel Mazzaoui (Salt Lake City: University of Utah Press, 2003), pp. 169-193.

مسائل عامل اصلی در تحلیل اهمیت و جایگاه مهاجرت عالمان عاملی به ایران است. بر همین اساس، نگاه آماری به مسئله مهاجرت از اساس خطا است، یا دست کم نتایجی که از چنین آمارها می‌توان گرفت، آن نیست که بیان شده است.

دست آخر، نکته‌ای که تذکر آن ضروری است، هویت عبدالعالی کرکی است که وینتر عبارتی درباره او از یک رساله جدلی ضد صفوی نقل کرده است. وینتر او را فرزند محقق کرکی، یعنی عبدالعالی بن علی بن حسین کرکی (متوفی ۱۵۹۶/۹۷۴) معرفی کرده است (ص ۲۲). در حقیقت فرد مذکور کسی جز خود محقق کرکی علی بن حسین بن عبدالعالی نیست که بیشتر بنا بر سنت انتساب افراد به جدشان به علی بن عبدالعالی کرکی در سنت شیعی شهرت دارد. وی در آثار عالمان عثمانی به خطا به عبدالعالی درزی^۱ یا عبدالعال مورد اشاره قرار گرفته است.^۲ سعدون حماده مطلب نقل شده توسط وینتر درباره عبدالعال را نقل کرده و به درستی وی را همان محقق کرکی معرفی کرده است (همان، ج ۱، ص ۵۴). وینتر بحثی هم درباره شهید ثانی آورده و در چند جای کتاب خود مطالبی درباره او بیان کرده است از جمله این مطلب که شهید ثانی تحت شرایطی مبهم تصمیم به سفر به استانبول و تلاش برای تصدی تدریس در مدرسه نوریه شهر بعلبک گرفته است (ص ۲۳) یا آنکه شهادت شهید ثانی موج جدیدی از مهاجرت عالمان عاملی را به ایران در پی داشت (همانجا). هر چند مطلب اخیر از همان روزگار صفوی به گونه‌ای تداول داشته است و شاهد آن تصور مورخی چون اسکندر بیگ منشی است که در شرح حال حسین بن عبدالصمد در بخشی از شرح حال فرزندش شیخ بهایی آورده، زمان مهاجرت شهید ثانی به ایران را پس از شهادت شهید ثانی دانسته است که بعدها در سنت تراجم‌نگاری شیعه به گمان موج جدید مهاجرت تبدیل شده است. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که از اواخر سال ۹۵۵ و جدی شدن دشواری‌های شهید ثانی و اجبار وی به ترک کردن تدریس در مدرسه نوریه، موج مهاجرت به ایران و عراق عرب آغاز شده بود. به عنوان مثال حسین بن عبدالصمد ظاهراً پس از ترک بعلبک به عراق مهاجرت کرده و در نجف سکنی گزید و در اوایل سال ۹۶۰ به هنگام مواجه شدن با مشکلاتی مجبور به مهاجرت به ایران گردید. در هر حال موج مهاجرت بیشتر تصور مورخان و تراجم‌نگاران بعدی است و اساس تاریخی مشخصی ندارد. درباره علت سفر شهید ثانی به استانبول و تلاش برای اخذ تدریس در مدرسه، بیشتر به نظر می‌رسد، نتیجه فزونی شاگردان مهاجر ایرانی و عرب برای تحصیل فقه نزد شهید ثانی بوده که وی را برای تأمین معیشت شاگردان وادار به چنین اقدامی

1. See: Eberhard, Elke, *Osmanische Polemik gegen die safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften* (Klaus Schwarz Verlag, Freiburg im Breisgau, 1970), p.223.

نام عبدالعالی درزی در ضمن رساله جدلی مشتمل الاقوال نقل کرده است.

۲. بنگرید به: ابن حنبلی، در الحیب فی تاریخ اعیان حلب، تحقیق محمود الفاخوری و یحیی عبار (دمشق، ۱۹۷۳)، ج ۲، قسم اول، ص ۵. ابن حنبلی (متوفی ۹۷۱) در توصیف عبدالعال نوشته است: «الذی کان له الشأن عند شاه اسماعیل الصوفی صاحب تبریز...» که به صراحت دلالت دارد که مراد از عبدالعال، محقق کرکی است و نه فرزند وی که در آن هنگام در سنی نبود که مورد توجه شاه اسماعیل صفوی (متوفی ۹۳۰) باشد.

کرده است. درباره شاگردان شهید ثانی اطلاعات اندکی در دست است اما برخی یافته‌ها نشان می‌دهد که شاگردان مختلفی به تحصیل فقه به جبل عامل مهاجرت می‌کرده‌اند که اخیراً مطلب مذکور مورد توجه قرار گرفته و باعث شناسایی برخی شاگردان شهید ثانی شده است که در دو دهه آخر عمر وی نزدش تحصیل می‌کرده‌اند. همچنین برخورد با شهید ثانی را باید تلاش رسمی مقامات عثمانی در جلوگیری از شکل‌گیری مرجعیت دینی شیعی در قلمرو خود در نظر گرفت، مشکلی که نخست در شهر بعلبک و آشکار شدن هویت شیعی شهید ثانی برای متولیان مدرسه که وقف شافعیان بود، آغاز شده باشد. برخلاف گفته وینتر که معتقد است شهید ثانی و هویت شیعی او در بعلبک شناخته شده بوده است (ص ۴۵)؛ ظاهراً شهر بعلبک در آن تاریخ شهر شیعی‌نشین نبوده است و اشارات ابن عودی در کتاب *بغیة المرید* نیز مؤید این گمان است.^۱ با این حال ابهامات فراوان درباره شرح حال شهید ثانی، ناقص بودن نسخه کتاب *بغیة المرید* که تنها بخش‌هایی از آن باقی مانده و بیان ادبی که ابن عودی در بیان شرح حال شهید ثانی در پیش گرفته، باعث شده است تا هم‌نوا با وینتر درباره سیاست‌های کلی عثمانی در خصوص شیعیان ساکن در قلمروشان نتوان به صراحت سخن گفت (ص ۲۹).

تحقیق وینتر از حیث توجه دادن به آرشیوهای عثمانی و اهمیت آنها برای مطالعه تاریخ جوامع مختلف ساکن در قلمرو عثمانی بسیار مهم است، همان‌گونه که پیشتر ژان لویی بکه گرامون در تک‌نگاری ارزشمند خود اهمیت اسناد آرشیو عثمانی را برای بررسی تاریخ صفویه به تفصیل مورد بررسی قرار داده است.^۲ موضوع مورد بحث وینتر همچنین اکنون با تفصیل بیشتری توسط سعدون حماده در کتاب *تاریخ الشیعة فی لبنان* در دو مجلد (بیروت، ۲۰۰۸) مورد بررسی قرار گرفته است که برای تکمیل مباحث کتاب وینتر لازم است تا به آن نیز مراجعه شود که به اسناد و مدارکی بیشتری درباره خاندان‌های حکومتگر شیعی خاصه بنوحماده و حرفوشیان دسترسی داشته است.^۳ نکته‌ای که در کتاب وینتر و سعدون هر دو مورد غفلت قرار گرفته است، حیات فرهنگی شیعه در دوره مورد بحث است و تمرکز اصلی دو کتاب تنها بر تاریخ سیاسی و تعامل و یا تقابل شیعیان لبنان با عثمانی و رقابت‌های درونی آنها با یکدیگر است.

۱. شهید ثانی خود در شرح حال خودنگاشت که ابن عودی بخش‌هایی از آن را در ضمن *بغیة المرید* آورده به این مطلب اشاره کرده و نوشته است: «ثم أقمنا ببعلبک و درسنا فیها مدة فی المذاهب الخمسة .. و صاحبنا أهلها علی اختلاف آرائهم احسن صحبة ..». الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. ژان لویی بکه گرامون اسناد خفیه‌نویسان عثمانی و نامه‌های رد و بدل شده میان سلاطین عثمانی با امرای محلی نواحی مختلف ایران را مورد بررسی قرار است. این اسناد که هنوز منتشر نشده‌اند، در موزه توپ قاپی سرا (استانبول) نگهداری می‌شوند. بکه گرامون اسناد فاصله سال‌های ۹۲۰ تا ۹۳۰ را در اثر زیر مورد بررسی قرار داده است. **بنگرید به:**

Jean-Louis Bacqué-Grammont, *Les Ottomans, les Safavides et leurs voisins, 1500-1524* (Institut historique et archéologique néerlandais, Istanbul, 1987).

۳. حماده در جلد نخست مسئله امارت‌های شیعه در لبنان (الحکم الشیعی فی لبنان) و در جلد دوم مسئله مهاجرت‌های اجباری شیعیان در لبنان (تهجیر الشیعة من جبل لبنان) را مورد بررسی قرار داده است.